

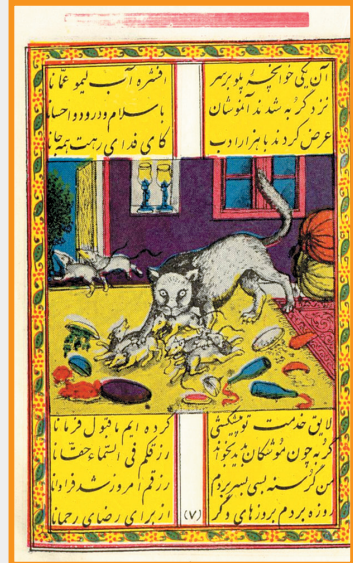


• هما شهرام‌بخت

نگاهی به استفاده بهینه از حیوانات در آثار ادبی فارسی برای آموزش مباحث اخلاقی و انسانی

## نمود نام حیوانات در ادبیات والای فارسی

و حتی در بوستان در باب «احسان» و کرم که جایگاه والایی در نزد او دارد، می‌گوید:   
چو گربه نوازی کبوتر برد   
چو فربه کنی گرگ، یوسف درد   
او در دیباچه بوستان، صفت شجاعت گربه را به زیبایی به تصویر می‌کشد و می‌فرماید که:   
گربه شیر است در گرفتن موش   
لیک موش است در مصاف پلنگ   
سعدی در کلیات خود نیز ابیات بسیاری دارد که کردار گربه را شرح می‌دهند. این امر نشان می‌دهد که او از نزدیک با این حیوان آشنا بوده و توانست رفتار آن را به خوبی شرح دهد:   
پلیدی کند گربه بر جای پاک   
چو زشتش نماید بیوشد به خاک   
در ادبیات فارسی، نام حیوانات به وفور دیده می‌شود و شاید این یادکرد به واسطه اساطیر ایرانی و تعامل انسان با حیوان رقم خورده است. اهلی شدن حیواناتی همچون گربه که باعث از بین بردن جوندگان موزی می‌شود، قدمتی دیرینه در ایران دارد. این حیوان وحشی با نزدیک کردن خود به مردم، کم‌کم به زندگی آنها راه یافته، اهلی و تبدیل به جزئی جدایی‌ناپذیر از روزمرگی آنها شده است. این حیوان که زمانی آزاد بوده و با شکار خود را سیر می‌کرده، امروزه اسیر و سیر از دست انسان و منفعت طلبی اوست.



صفحه‌ای از کتاب موش و کرم، اثر عبید زاکانی

عده ای به اسم کنترل جمعیت، این حیوان مسکین را عقیم می‌کنند و عده ای دیگر آن را محبوس و از او به منظور نسل کشی نگهداری می‌کنند و عده ای دیگر به اسم مهربانی به گربه‌ها و آشنا کردن انسان‌های دیگر، کافه‌های خود را می‌گردانند. این حیوان باعث اشتغال زایی شده است و درآمد زیادی را روانه جیب کسانی می‌کند که می‌دانند چگونه از فکر خود استفاده کنند. کسانی همچون عده‌ای که برای تولید غذای گربه، کارخانه تأسیس می‌کنند و عده دیگری که کلینیک حیوانات خانگی راه می‌اندازند. این روزگار، روزگار داستان سرایی از این زبان گربه‌ها نیست، بلکه روزگار درآمد زایی از این حیوان است. اگر این حیوان عاجز و درمانده و گرفتار انسان‌ها قادر به سخن گفتن بود، این بار این گونه با اجازه جناب سعدی، زبان به شکوه باز می‌کرد که:   
گربه مسکین اگر پر داشتی   
«نسل آدم» از زمین برداشتی!

سعدی در یکی از حکایات گلستان در باب فضیلت قناعت داستان دیدار یک درویش و موسی (ع) را مطرح می‌کند و در این حکایت از گربه نام می‌برد. در این حکایت، سعدی از درویشی سخن می‌راند بی چیز و تهیدست که در بیابان روزگار می‌گذراند، بی قوت و گرفتار فقر. او از موسی (ع) درخواست می‌کند که به درگاه حق دعا کند تا به نوایی برسد که از فقر جانش به لب رسیده است. موسی برای آن مرد داعی می‌کند در گیر و آن مرد به نان و نوایی می‌رسد. وقتی حضرت موسی بار دیگر او را می‌بیند، او را به واسطه خوردن خمر و قتل، گرفتار فقر می‌یابد و نه گرفتار خلق. موسی در کار خداوند جهان آفرین در عجب می‌ماند که کارهایش بر اساس حکمت است و هر کار وی آستن مقصود و منظوری خاص. پس از گستاخی خود استغفار می‌طلبد. سعدی سخن آفرین، در این حکایت همچون دیگر حکایات شیرین خود، این چنین از گربه سخن می‌راند که:   
گربه مسکین اگر پر داشتی   
تخم گنجشک از زمین برداشتی   
او در این بیت، چنان این حیوان را به تصویر می‌کشد که گویی انسان است و از قوه اختیار و تقل برخوردار. سعدی در استفاده از این بیت به این حکایت بسنده نمی‌کند و در مواعظ باز هم آن را تکرار می‌کند.

سعدی شاعر جان‌ها در بوستان نیز از وجود گربه بهره‌مند می‌شود و در کالبد حیوانی او روح انسانی می‌دمد تا باز هم از قناعت که از پایه‌های عرفان اسلامی محسوب می‌شود، سخن براند و ادعای می‌کند که آدمی با قطع کردن دست و پای طمع و اختیار کردن میانه روی در زندگی، قادر به کسب این فضیلت بزرگ است.

سعدی در این شعر، گربه را با حالی نزار در خانه یک پیرزن ترسیم می‌کند. این گربه برای بهبود اوضاع خود به خانه یک امیر پناه می‌برد، ولی در آنجا آرامش خانه پیرزن از او ستانده می‌شود و مورد حمله غلامان امیر قرار می‌گیرد:

یکی گربه در خانه زال بود   
که برگشته ایام و بد حال بود   
دوان شد به مهمان سرای امیر   
غلامان سلطان زندنش به تیر   
در آنجا او قدر خانه پیرزن را درمی‌یابد و قصد بازگشت به آنجا را می‌کند. درخور توجه است که سعدی در گلستان و در بخش «سیرت پادشاهان»، باز هم گربه را دستمایه شعر خود قرار می‌دهد و از شجاعت و رشادت او دم می‌زند که:   
نبینی که چون گربه عاجز شود   
برآرد به چنگال چشم پلنگ



از دیرباز در ایران زمین و حتی جهان حیوانات ارزشی خاص نزد شاعران و مخصوصاً عارفان داشته‌اند. این تأثیر از دوران کهن تر به کشورمان راه یافته و کلیله و دمنه و افسانه‌های ازوپ، مصداق خوبی برای این مدعا هستند. بعدها «مرزبان‌نامه» و حتی «مثنوی» نیز از این تأثیر بی‌نماندند و داستان‌های سرگردان را حفظ کردند و نشر دادند. نمود نام حیوانات در ادبیات والای فارسی، بیشتر رویکرد تمثیلی و نمادگرایی داشته و هدف از به کار بردن آنها تعالیم اخلاقی و یا عرفانی بوده است. سعدی در مقام شاعر اخلاق‌گرای ایران که آثار زیبا و منحصر به فردش مزین به ادبیات تعلیمی است، از جمله شاعرانی است که از حیوانات برای پیشبرد اخلاقیات در آثار خود بسیار سود برده است.



صفحه‌ای از کتاب کلیله و دمنه، اثر ابوالعالی نصرالله منسی

حیواناتی که او در آثارش به کار می‌برد، بسیار متنوع هستند و غالباً مقابل یکدیگر آورده می‌شوند تا صفات مربوط به آنها برجسته‌تر شوند. او همگام با دیگر شاعران این خطه کهن، از حیواناتی که بنا بر گفته تاریخ به پیامبران تعلق داشتند نیز یاد می‌کند و از حیواناتی همچون زرافه هم نام می‌برد که به طور قریب به یقین، تصویر آنها را به روی پارچه‌ها دیده است.

در این راستا او در کلیله آثار خود تقریباً از هفتاد و چهار حیوان نام برده است و از آنها به منظور پیش کشیدن موضوعات اخلاقی استفاده می‌کند. به عنوان مثال، او یک فصل از بوستان و یک باب از گلستان را به موضوع قناعت اختصاص داده و برای نشان دادن جایگاه قناعت، از حیوانی همچون گربه بهره می‌برد.

سعدی در این باب‌ها چنان موضوع قناعت را پیش می‌کشد که آدمی را به تفکر و تأمل در مفهوم قناعت تشویق می‌کند. قناعت در دو شاهکار ادبی «بوستان و گلستان» از قرآن کریم و سیره عملی بزرگان دین متأثر شده است و سعدی به شهادت آثارش، تعلق خاطری خاص به آیات و روایت دینی داشته و تسلط وی بر آموزه‌های دینی باعث شده که مباحث آن را به کثرت در آثار خود به کار ببرد. او برای اشاعه ادبیات خاص خود و به تصویر کشیدن حرص و قناعت از شخصیت‌هایی همچون پادشاه، درویش، صوفی و بازرگان سود می‌برد و مقصود خود را در گفتار و کردار آنها نشان می‌دهد.



## همدل با بیدل

محمد کاظم کاظمی

### تکلف

تنم ز بند لباس تکلف آزاد است   
برهنگی به برم خلعت خداداد است   
«تکلف»، «تکلیف» و «کلفت» در شعر بیدل بسیار آمده است و هر سه به معنی سختی و مشقت هستند. با این تفاوت که «تکلف» سختی‌یی است که شخص خود را بدان دچار می‌سازد و در واقع بسیار نزدیک است به «تعلق»؛ چنان که در بیت بالا دیدیم.   
اما «تکلیف» به معنی به زحمت انداختن است و در همین معنی، هم اکنون در افغانستان هم رایج است. مثلاً شخص می‌گوید: «شما را به تکلیف دچار ساختم»؛ یعنی: «شما را به زحمت انداختیم». بیدل در بیت درخشانی می‌گوید:   
به تکلیف بهارم می‌دهی زحمت، نمی‌دانی   
به جای گل، دل خون‌گشته‌ای دارم که می‌بویم   
و «کلفت» هم - چنان که گفتیم - به معنی «سختی» است. خلاف آن معنای «خدمتکار» که در فارسی ایران در اعصار متأخر داشته است.

با همه کلفت دوری، به همین خرسندیم   
که در آیین ما حسرت دیداری هست   
حالا اینجا یک کلمه بحث‌انگیز دیگر هم داریم و آن «بی‌تکلف» است. آن را اگر به صورت لغوی معنی کنیم، «بی‌زحمت» می‌شود و در این معنی البته در شعر بیدل آمده است:   
گاهگاهی تا توانی بی تکلف زیستن   
زین تعلق‌ها که داری، اندکی وارستن است   
هیچکس از بی تکلف زیستن آگاه نیست   
آدمی بودن خلل در عیش مردم می‌کند   
جهان از شور دلها خانه زنجیر خواهد شد   
میفشان بی تکلف دامن زلف پریشان را   
اینجا در واقع دو کلمه داریم؛ یکی «بی» به معنی «بدون» و دیگری «تکلف». اما در موارد بسیاری هم «بی‌تکلف» حالت یک قید دارد. چیزی شبیه «شما را در درس ندهم» یا «خلاصه غرض کنم». این بیت‌ها را ببینید:   
بی تکلف، گر گدا گشتیم و گر سلطان شدیم   
دور از آن در، آنچه ننگ قدر ما بود، آن شدیم   
و:

بی تکلف، نه حبیبی است در این بحر، نه موج   
نقش بی حاصلی ماست که زایل بستند   
و:   
راحت آبادی که مردم جتیش نامیده‌اند   
بی تکلف این سخن غیر از لب‌نگشوده نیست   
اما برای تشخیص این مورد چه می‌توان کرد؟ معمولاً وقتی این تعبیر معنای «بدون زحمت» دارد، در میانه جمله می‌آید و به فعل اصلی آن بر می‌گردد، ولی وقتی معنای «بدون تردید» و امثال آن دارد، در ابتدا می‌آید و با فعل اصلی هم ربط معنایی چندانی پیدا نمی‌کند. این را هم باید در نظر داشت که گاهی به خاطر رعایت وزن شعر، «بی تکلف» با همان نقش اولی، ولی بنا بر مقتضیات وزن، در ابتدای جمله آمده است. چنان که در اینجا:   
بی تکلف بود هستی، لیک فکر بدمعاش   
جامه عریانی ما را گر بیسان‌دار کرد   
گاهی نیز برعکس، آن «بی تکلف» ابتدای جمله، به همین دلیل به وسط آن می‌رود:   
سرد است بی تکلف هنگامه تهور   
کر کن تفنگ و خوش باش جز مهر کین که دارد   
اینجا یعنی: «خلاصه بگویم که هنگامه تهور سرد است». چنین است که در واقع، گاهی این تکلف‌ها، خواننده شعر را به تکلف می‌اندازد و این از خصوصیات شعر بیدل است که هم لذت بسیار در پی دارد و هم گاهی تکلف‌هایی به همراه.